



Story of the poem

FREE LETTER

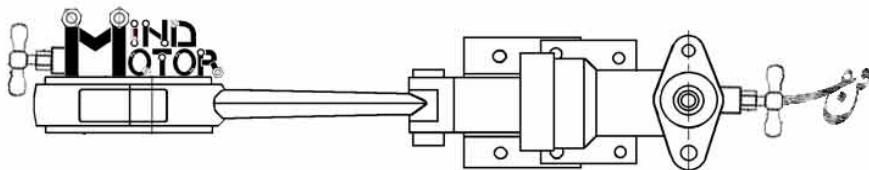
PAYMAN GERAMI



# ح ر ف - مفت

(قصه يك شعر)

شعر و تصوير: پيمان گرامى



## شناسنامه اثر

عنوان اثر : ح ر ف - مفت

شعر و تصویر : پیمان گرامی

نوبت چاپ : اول

سال نشر : مهر ۱۳۸۷

نشر الکترونیک **MindMotor**



اصلا شما شاعر و  
من شعر که باشم

مدام وسط حرفتان می پریم  
بر زبان شما گفته شدن را دوست دارم  
سپیدم و بر لب آفتابیتان  
برنزه می کنم

از دهانتان شره می شوم  
چشمانم را هم می گذارم و

ل

ی

ز

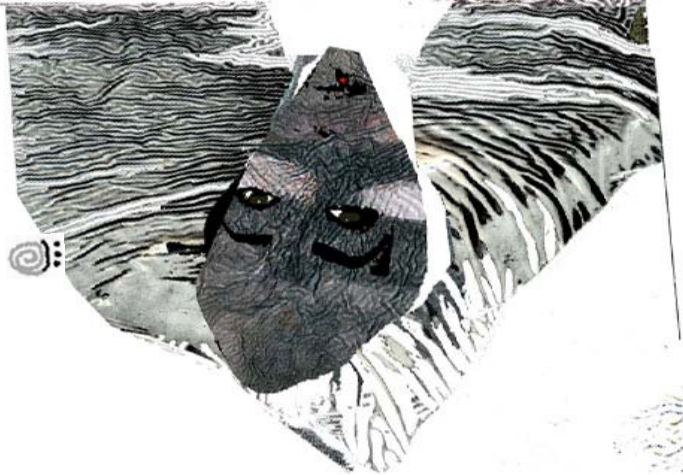
می خورم تا

ته



جورابهائتان چه پایان خوشبویست

برای پایم



سر به سرتان نمی گذارم ، پای شعر را می گویم، اینطور به  
کسی هم بر نمی خورد، بعد حرف در بیاورند :حرف مفت  
می زند. جای پای شما را هم یکی جلوجلو بر سنگ سنگ  
این دامنه حک کرده ، بالا که می روم شما از پای شعر  
دست تکان می دهید .

یک بطری آب و سگی که سر قافیه ها پارس می کند برای شعری  
که سک سکه امان شاعرش را بریده از اسم شب واجب تر است ،  
شما خودتان این کاره اید و می دانید چه می گویم (شعر)





نور که نباشد

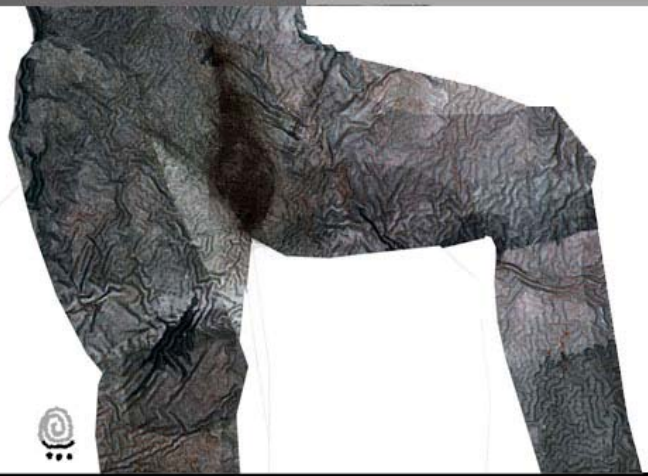
هم پری می شوید هم اسب

اسبها هم بالدار می شوند هم شما

یک پری بالدار



نور که باشد



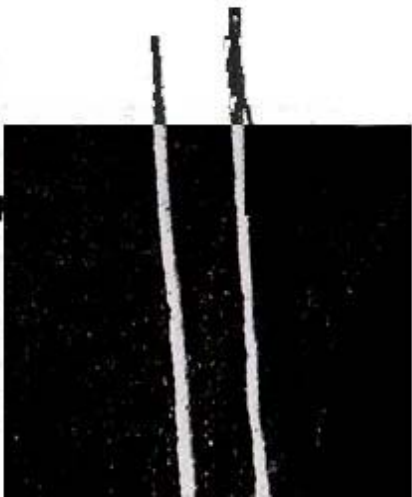




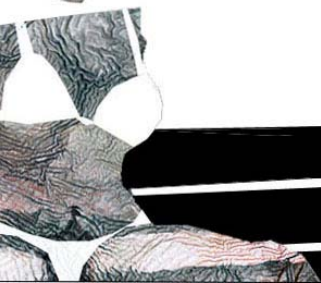
کدام هاله نور؟ خانم



همه آدم ها در شعر های من روشن فکرنند و  
کرم ها همه شب تاب  
آفتاب خطابتان می کنم  
کرم ضد آفتاب فراموشتان نشود  
من ترانه های عاشقانه elton jahn را گوش می دهم  
خودم را هم جان خطاب می کنم  
هر آبگیری را خلیج فارس و  
هر درز و سوراخی را  
به چشم مبارزی جان باخته سلام می دهم  
کدام هاله نور؟ آقا  
خواب ماه دیده ای  
دوش بگیر بیا  
تعبیرت می کنم.



شعرهای بالا هم مثال که من  
این کاره ام، حالا باید حق کپی  
رایت به کدام پری جانی  
بدهم؟ خود شما تا قبل از شعر  
از شباهتتان به کلمه بی خبر  
بودید. نمی دانستید اینجا به  
تمام شاعرها محرم می  
شوید. یک لحظه خودتان را  
جای من بگذارید، می  
بینید؟ شعرها همه بی پرده و  
پریودند.



ولی خوب دست خودتان نیست  
من پایتان را به شعر باز کردم

که زبانم زیبا می شود  
(شکل کلمه زیبا)





پیچ و تاب می خورد

نه تلخی می فهمد نه شوری

ترش می کنم

فشارم می افتد بالا

می آورم شعر و

زیبا می شوم (شکل تمام کلمه ها وقتی به زبان شما حرف می زنند)



شکل قبرستان ماشین ها

مثل نوستالژیِ عطرِ یک شوfer تاکسی

شبیہ کرو کی جسدِ یک شاعر مرگِ مغزی

خورشید با گُسینوس چه زاویه ای بتابد

تا سایه ام سایتان را لمس کند؟

چپ چپ

نگاه نکنید

راست می گویم

شما خیلی بزرگ شده اید

بر بیلبورد تبلیغاتیِ حفاظت از محیط زیست و

من خودم را به شعر زده ام تا

مدام حساب کتاب کنم

ایراد بگیرم از قافیۀ حضورتان و

از پشت سرتان هی ح ر ف دریاورم

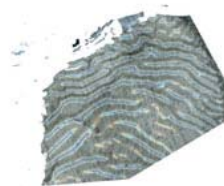
بر سایۀ بیلبوردِ خالی از تبلیغات نشسته ام

شما هم در شعر من سر از  
کنجاها که در نیاوردید



اصلا می دانید زیبایی شعر در چیست؟ در اینکه بی حرف اضافی، فعلها صرف رقصاندن شما شوند و نام های بی صفت، بی هیچ قید و بندی اسم کوچک شما. اگر خوردن به درد تاب خوردن شما نخورد باید برود از گرسنگی بمیرد. اصلا شما شاعر و من شعر، می

بینید





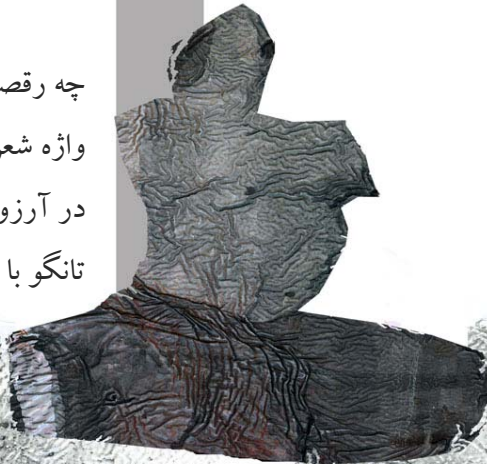
چه رقصی می کنند واژه ها

پیر و جوان هم ندارند  
کهن ترینشان  
رقص نعلبکی می کند و  
اسطوره ای هایشان رقص رزم  
لغت نامه را ببین  
که

تمام واژه هایش را  
از یاد برده به جز  
نیروانه: محل حقیقت فرجامین



چه رقصی می کنند واژه ها و  
واژه شعر  
در آرزوی  
تانگو با شماست



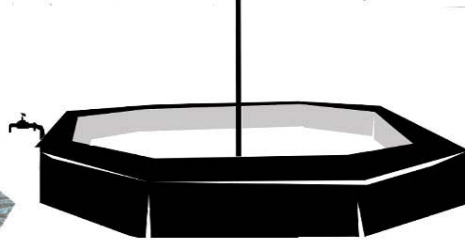


مخلوطی ناهمگن از تغییرات نامحسوس  
حواس خیر از شعری می دهد که در راه است  
مثل شما که مینی بوس تان خراب شد ، در راه  
ماندید و من مدام دلم شور میزد. البته حالتی  
مشابه هم در پُریِ مئانه دست می دهد. وقتی  
می نویسی بر آن آگاه می شوی و تشخیص می  
دهی آن موجودی که در پارک دیدی درختی  
بوده که به شکل گوزن هرس شده.



وای، حواسم نیست این همه شعر چرا دم در،  
بفرماید تو، فرق از زمین تا آسمون هم که باشه  
دور هم یه فنجان چای می شه نوشید. می نشینیم و /  
شما از آرزوهایتان می گوید و / من از سیل هایم /  
آرزویی از کودکی که برآورده شده / از گذر  
زمان / هرز روییده و / حالا هیچ ۳ تیغی / آرزوی  
کودک شدم را برآورده نمی کند. شخم می زخم  
پیش پایم را با ۳ بیل و شما تخم چشمهایتان را بر  
این خاک بی صاحب می پاشید. به انتظار فصل درو  
دورِ میز می نشینیم ، چای زعفرانی می خوریم و  
لالایی های کودکیمان را به ۷ زبان زنده دنیا  
ترجمه می کنیم. خواهش می کنم. جورابهایتان را  
هم در بیاورید فعلا حرف زیاد مانده. بفرماید آب  
خنک هم توی تنگ ماهی هست . بله، نه خیر.

گاهی در همزمانی  
خاراندن یادها و  
مقیاس نقشه ها و  
هم زدن چای شیرین  
یادم می رود نفس بکشم



بی نگاهتان  
مدتیست  
آب توی شعرهایم  
می بندم  
دستم به دامنه تان  
دعا کنید  
دعا کنید به دریا بریزد این  
رود سپید  
که ماهیه سرخ کوچک  
سخت بی تاب است





نوش جان، انگار خیلی تشنه بودید  
ماهیها را هم به دریاتان ریختید.  
راستی اصلا عوض نشدید هنوز  
ساحلستان آفتابی ست و پراز گوش  
ماهی. سلامتی، خبرها و نامه ها  
که به دستتان می رسید؟ آخر  
تمامشان را ماهیانه چاپ می کردم  
و به آب می انداختم کمتر کسی  
است نداند

مجبور بودم







شما را جای من بگذارید

اگر خودتان را گم نکردید اسمم را عوضی می کنم  
بعد می دهم روزنامه های شرق دور بزنند  
پیمان ، عوضی گم شده

شما در راه راه لباس خودتان هم گم می شوید و سر  
از آستین شعبده بازها در می آورید. تماشاگران تشویق  
می کنند و شما از گوشه سن با آن گوشه های سفید و  
نازتان خارج می شوید. کاش بفهمید وقتی دریا  
خطابتان می کنم ، نباید همراه قوطی های کنسرو  
ماهی سوار امواج ، ساحل را به گه بزیند و نفتکش ها  
افتتان را سیاسی کنند.

من کافی است  
بی پرده بگویم پنجره  
تا عمر داریم باید  
دستمال به دست خانه  
را گردگیری کنیم و



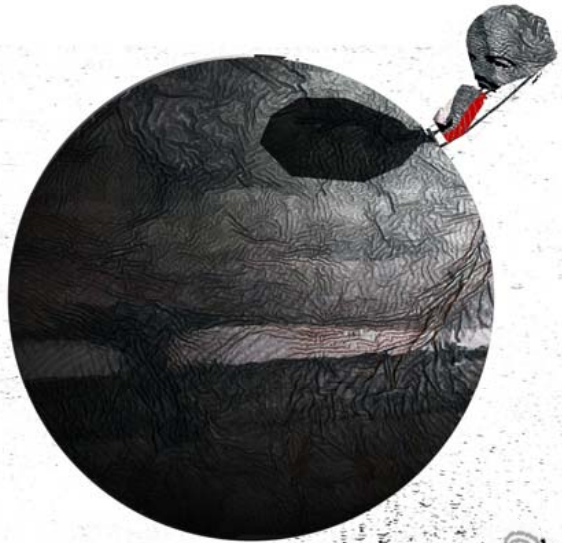
مواظب اشیائی باشیم  
که سمت نور رشد  
می کنند

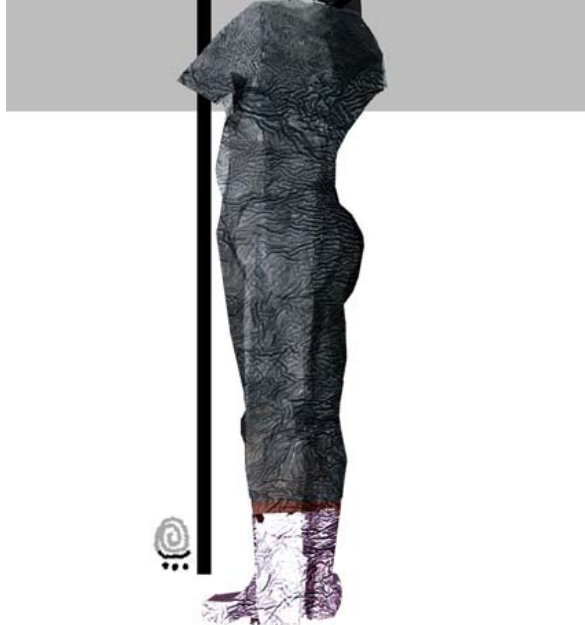


شما شاعر و من شعر ،  
می فهمید؟

من از چرخش سایه ها می فهمم  
در مزرعه آفتاب گردانم و  
شما نفهمیدید  
یک شاعر را که  
بیچانید  
می رود دور می زند زمین را و  
از پشت، دست بر شانه تان  
می گذارد

با لبخندی ماسیده





این ها را به جای شعری می گویم که در یکی از  
همین اتوبوس های واحد بر بلیط پاره شد. مثل آبی  
که از جوی برود. شیشه چوب بستنی روی آب  
جوی. شیشه بستنی آب شده ی کودک در اتوبوس .



بی تاب تاب بازی می کنم  
از شما اوج می گیرم  
تو ک کفشم به ماه می خورد  
به شما  
نزول می کنم

تکرار شما هم دیدنیست

یک بار صامت و سیاه

سپید می گویمتان و

قافیه کلاغ

باز گویتان می کنم

این بار با زیرنویس این شعر و

صدای کامیونی که آجر خالی می کند

تاب از حرکت که می افتد

باز بی تاب می مانم



حرف مفت و سنگ مفت

بیایید پُربوچ بازی کنیم

گرچه دست های شما

همیشه بوچ و دست های

من پر از دست های شماست

چرا آرایش را پاک می کنی ؟  
حیف لبخندت نبود. آینه را کجا  
می بری ؟

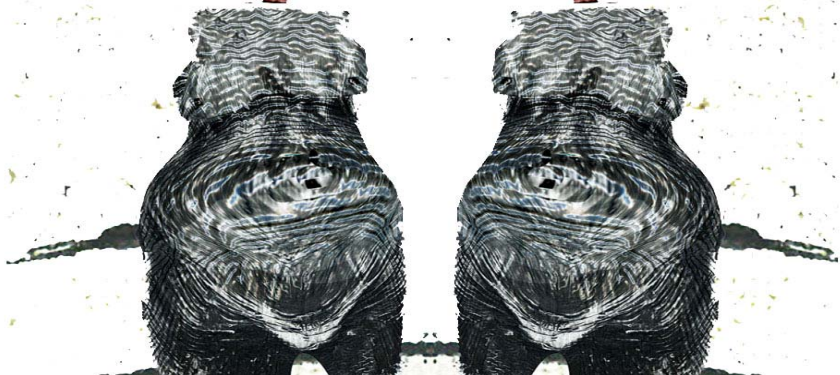


کلی کلمه آینه ندیده مانده و من ، هر چند تکرار من باز تنه‌است

شعر

شاعر

می شود





مگر قبل از شعر چیزی وجود داشته؟

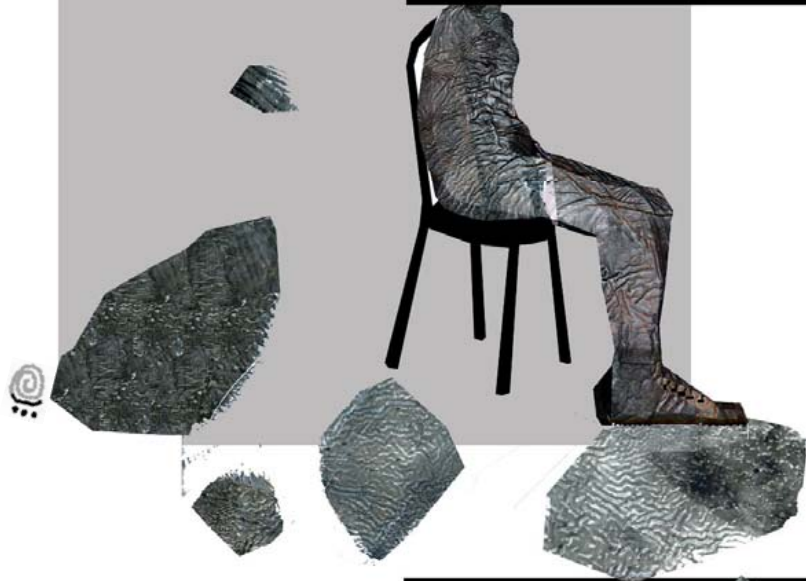
البته مادرم

دیگر چه

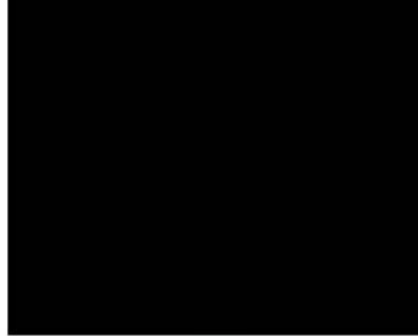
شما؟

مگر غیر از شعرید

من که یادی ندارم



جز از کلماتی که با من هم پرسه شدند  
و من آنها را به اسم کوچک شما  
صدا می کردم



یک ظهر پخته تابستان هم پارک لاله بودم یک بستنی اضافه گرفتم برای کلمات

آب که شد

شعرم چسبناک شد

چ

ه

ا

ر

فصل سال همین است

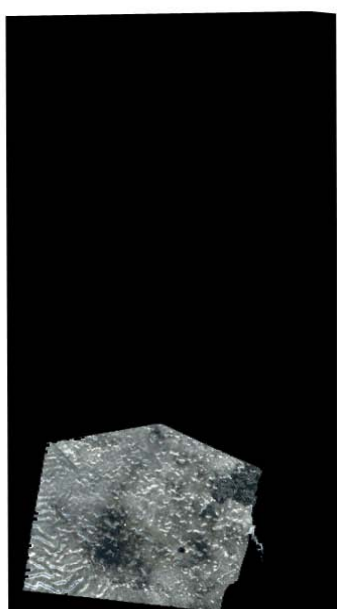
زاغ از شانہ آدم برفی

پر می گیرد

جای پایش در شعر می ماند

آدم برفی هم آب می شود

شعر من نم می کشد



کار از این ح رف ها گذشته

همه حرفهای اضافه را هم

که

از

در

به

ردیف کنی

آخر

نفت روسفید از آب در میاید

ملتی پای کوبی می کنند و

خانم تا شاید روزی نفت

از سینه هایش بیرون بزند

ماهیِ مرده می خورد

آب مایع حیات است؟

بیا حیات ما را ببین

پاگیر نفرین یا کریم ها

مو بر دار بستش خشکیده و

گره سیاه بچه هایش را به

سقف مستراح همسایه برده



کار از این ح ر ف ها گذشته



داستان او را هم شنیده اید که قافیه هیچ عاشقانه ای نبود رفت شاعر شد برگشت و حالا شعرهایش را سر چهارراهها پای چراغ قرمز جریمه می شود. شما برو چراغ قرمز سه تا چهار راه بالاتر را ببین، جوانه زده، چهار فصل سال سبز سبز. شما بگید حق تقدم با چیست؟ برای مزاح عرض می کنم، کنترل را بردارید آنجا روی میز است، از تلویزون لذت ببرید، در این همه کانال، چندتایی هستند که پخش مستقیم می کنند، دریا و باران و جاری شدن سیل را بقیه همه تکرار باران دیروز اند. بفرمایید.

راستی  
یادم رفت تعبیر خوابتان را بگویم.  
دانیال پیغمبر گوید:  
دیدن ماه به خواب دلیل وزیر بود.  
اگر بیند ماه از آسمان  
فرا گرفت دلیل که وزیر پادشاه شود  
ابن سیرین گوید: دیدن ماه به خواب  
دلیل بر پادشاه بود  
من می گویم  
دریا هر شب خواب ماه می بیند و  
آشفته می شه.



از دست این واژه های آسمان جول که بی هوا خودشان را به شما  
می چسبانند تا شعر صدایشان کنم.



فکر می‌کنم از ترس این که گرفتار نثر روتین  
مناسبات روزمره در اداره‌ها و سازمان‌ها و  
صنف‌ها نشن، دل به دریا می‌زنند. کلمه‌ها  
گاهی نمی‌خوان گرفتار رفع ابهام قانون‌گذار  
بشن و عدد‌ها، رقم تصویب شده‌ی ردیف  
بودجه. ۱۰۰۰ می‌خواد تو یکی از شبا با ۴۰  
گیس هم بستر بشه. شما هم اینجا، به دریا رسید،  
ماهی سرکشید و به کاناپه نم پس داد. بی  
خیال. اگر خوابتان می‌آید، بگویید شب ۴۰ تیکه‌ای  
دارم و کلکسیونی از خوابهای خیر.



CP  
CP  
CP  
CP  
CP  
CP  
CP  
CP  
CP



خواب

خواب

خواب

خواب

خواب

خواب

خواب

خواب

خ و ا ب

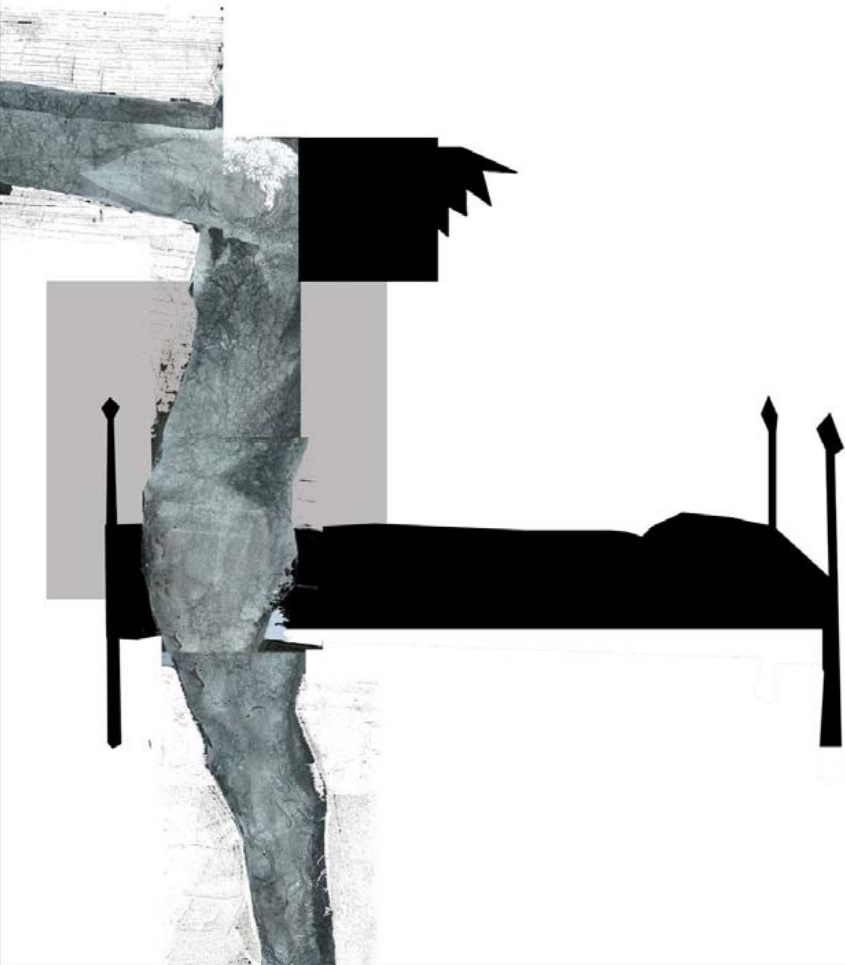
اگر دو حفره بالایی چهره ات را خواب بنامیم و

مصدر فعلشان را رقصیدن

من از خواب که

می پرّم

شاعر می شوم





از این قلم:

مجموعه شعر/ما و ماه و **AMBULANCE** / پاییز هشتاد و سه / نشر مرسل

به زودی:

شعرهای من حرف ندارد/مجموعه شعر



[www.mindmotor.org](http://www.mindmotor.org)